

سرمایه جهانی و چشم انداز انفجار بحران

در طول ماههای اخیر کمتر نظریه پرداز پیشمرگ سرمایه داری است که دلواپسی خود را از خطر تکرار سهمگین بحران اقتصادی سال ۲۰۰۸ ابراز نکرده باشد. وحشت بورژوازی و متفکران چاره اندیشش قطعا واقعی است و البته باید در نظر داشت که آنها حتی دهشت خود را هم با بمب فریب، دروغ و باژگون سازی به گوش توده های کارگر دنیا می رسانند. در این مورد بعدا صحبت خواهیم کرد، عجالتا به اصل موضوع پردازیم. در ایالات متحده که رسانه های سراسر دنیای سرمایه داری از اعتلای چشمگیر اقتصادی و نرخ رشد افزونترش در قیاس با ممالک دیگر می گویند!!، شمار مشتریان اوراق قرضه دولتی وسیعا رو به افزایش رفته است و در همین راستا نرخ بهره اوراق دو ساله به گونه چشمگیری از اوراق دهساله پیشی گرفته است. موضوعی که خاص ایالات متحده نیست و در طول ماههای اخیر، در انگلیس، آلمان، فرانسه و جاهای دیگر نیز اتفاق افتاده است. همزمان بانک مرکزی برخی کشورها و مقدم بر همه دانمارک اعلام داشتند که نرخ بهره پس اندازها را تنزل می دهند و دقیقا به زیر صفر می رسانند. این دو حادثه به ویژه که در یک فاصله زمانی کاملا کوتاه در چند کانون مهم صنعتی و مالی سرمایه داری رخ می دادند، دهشت لایه هائی از طبقه سرمایه دار دنیا را به دنبال آورد. افزایش چشمگیر مشتریان اوراق قرضه و به ویژه تمرکز خریداران بر نوع کوتاه مدت این اوراق، بسیار صریح و عریان از تیره و تار بودن چشم انداز پیش ریز سرمایه در قلمروهای مختلف می گوید. سرمایه داران، بالاخص آنان که قادر به انباشت در حوزه های پرسودتر و رقابت کافی در بازارها هستند، تنها زمانی به خرید قرضه های دولتی دل می بندند، که افق دستیابی به سودهای عظیم تر در حوزه های مهم و طلائی انباشت را از دست بدهند. واقعه دوم یا **منفی** شدن بسیار کم سابقه و شاید بدون پیشینه نرخ بهره پس اندازها نیز، دقیقا تیرگی همین افق را حکایت می کرد. وقتی بانک مرکزی کشورها به چنین مصوبه ای می آویخت، بارزترین دلیلش می توانست آن باشد که شور و شوق صاحبان سرمایه به حضور در بازار بورس و خرید سهام شرکت ها، تراست های بزرگ یا غولهای عظیم صنعتی و مالی دچار افت آشکار گردیده است.

اینها اما فقط علائم ساده بالینی عفونتی سراسری یا طلائی های اولیه هشدار برای احتمال آغاز «فصل سرد» بود. علائم و طلائی هائی که یکی پس از دیگری رخ می گشودند. در همان ماه اوت سال جاری مهمترین نهادهای برنامه ریزی، پژوهش و خبررسانی سرمایه بین المللی اطلاع دادند که در طول یک سال اخیر بهای هر اونس طلا با یک افزایش ۲۸ درصدی تا ۱۵۲۳ دلار بالا رفته است. مهم تر اینکه بانک های مرکزی بسیاری از کشورها نیز بسیار سریع، با شاخکهای تیز بحران یاب خود، مسأله را به اندازه کافی جدی گرفتند و یکی پس از دیگری شروع به بالا بردن حجم ذخیره طلائی خود کردند. فهم ماجرا ساده است. یکی از مهمترین ادله سیر صعودی قیمت طلا، افتنا شعور کنجکاو و سودجوی صاحبان سرمایه نسبت به وخامت اوضاع بازار بورس و فاز آنسوتر آن، چشم انداز طغیان بحران ها است. در چنین وضعی سرمایه داران به ویژه مالکان سرمایه های کوچکتر، آشفته و دلواپس دست به کار تبدیل دارائی خویش به طلا می گردند، به این امید که ذخائر طلا را در شرایط مقتضی به فروش رسانند و با انجام این کار از سقوط ارزش روز سرمایه های «آزاد» خود جلوگیری بنمایند،

سوی مؤلفه های سه گانه بالا، دو نشانه بالینی دیگر از همین سنخ، با همین پیام، در همین برهه زمانی، خواب آشفته اقتصاددانان، مدافعان و نظریه پردازان سرمایه داری حول احتمال سونامی بحران را تکمیل کرد. بهای دلار امریکا در قیاس با ارزهای دیگر هر چند محدود اما مستمرا رو به فزونی نهاد. قیمت نفت هم در بازارهای بین المللی هم به رغم کشمکش های فزاینده و سرکش ایالات متحده، عربستان سعودی، امارات و متحدان در یک سو و رژیم اسلامی بورژوازی ایران در سوی دیگر، در منطقه خلیج و خاورمیانه، نه فقط دچار افزایش تعیین کننده و با دوامی نشد، که کم یا بیش روند کاهش پیمود، این هر دو حادثه به نوبه خود از تلاطم تیره گون بازار انباشت خبر می دادند. اولی حدیث وحشت خیل سرمایه داران از روی

نهادن به سرمایه گذاری در این یا آن حوزه اقتصادی و پناه جستن آنان به خرید و نگهداری دلار با هدف حفظ ارزش سرمایه های خود بود، دومی نیز بانگ می زد که بازار انباشت نه فقط شاهد هیچ رونقی نیست بلکه افق افت و کسادی روزافزون را در پیش روی دارد.

آیا تبخاله های حاکی بر غلت خوردن شتاب آمیز سرمایه جهانی به سوی نقطه تازه ای از قوس انفجاری بحران در همین مؤلفه های بالا خلاصه می گردند؟ مسلماً چنین نیست. علامت ها بسیار بیشترند، به گزارشات منتشر شده از سوی مراکز مهم اقتصادی و برنامه ریزی سرمایه جهانی، از جمله صندوق بین المللی پول نگاه کنیم. عصاره مشترک و همخوان غالب آنها، حکایت دلهره تب آلود مؤسسات مذکور یا اربابان سرمایه، از مشاهده آستان وقوع زلزله ای سهمگین تر از بحران انفجارگون ۲۰۰۸ در شیرازه هستی سرمایه داری است. این گزارش ها متفقا می گویند که حجم سرمایه گذاری سالانه بین المللی با گذشت ۱۱ سال بعد از آن تاریخ، نه فقط به سطح سال ۲۰۰۷ نرسیده است که در نیمه راه، با چرخشی سریع راه افول پیش گرفته است. یک سال پیش از بحران سونامی آسیای ۲۰۰۸، حجم آنچه زیر نام انباشت کشورها در بیرون مرزها یا سرمایه گذاری های خارجی گزارش می گردد مرز ۲ تریلیون دلار را پشت سر نهاد. با توفش بحران این رقم دچار یک کاهش ۴۰ درصدی شد و از سطح ۱۲۰۰ میلیارد دلار هم پائین تر رفت. دولتها یا کل ساختار قدرت، نظم و برنامه ریزی سرمایه جهانی برای چالش بحران دست به قیام سراسری طبقاتی زدند، در این قیام خورد و خوراک و پوشاک، آب و برق و دارو و درمان، آموزش و بهداشت و محیط زیست و کل مایحتاج زنده بودن ۶ میلیارد نفوس طبقه کارگر بین المللی را در آستانه نجات سرمایه داری سلاخی و قربانی کردند. میلیاردها خانه تاریخا و مستمرا آماج استثمار تطاول آمیز سرمایه را بیش از پیش ویران ساختند تا از این طریق خانه سرمایه را آبادان کنند. دولتها این نقش را ایفا نمودند و در فاصله میان ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۵ توانستند حجم سرمایه گذاریها را از ۱۲۰۰ میلیارد دلار به رقم ۱۹۲۱ میلیارد دلار افزایش دهند. بورژوازی جهانی هنوز تا بازگشت به حجم پیش ریز ۲۰۰۰ میلیارد دلاری سال ۲۰۰۷ راهی طولانی در پیش داشت که ناگهان «سیل فنا نقش امل باطل کرد»، در ۲۰۱۶ منحنی انباشت روند نزولی خود را آغاز نمود و بر ساحل ۱۸۶۸ میلیارد دلار لنگر انداخت. یک سال بعد شتابناک به سطح ۱۴۳۰ میلیارد دلار سقوط کرد، در سال ۲۰۱۸ حتی از ۲۰۰۹ پائین تر رفت و تا ۱۱۸۸ میلیارد دلار کاهش یافت.

دلار امریکا

سرمایه گذاری های خارجی

سال	کل جهان	قطبهای بزرگ	حوزه های متوسط	حلقه های ضعیف
2011	1700 000 000 000	880 000 000 000	725 000 000 000	95 000 000 000
2012	1330 000 000 000	517 000 000 000	729 000 000 000	84 000 000 000
2013	1452 000 000 000	965 000 000 000	778 000 000 000	108 000 000 000
2014	1324 000 000 000	563 000 000 000	704 000 000 000	57 000 000 000
2015	1774 000 000 000	984 000 000 000	752 000 000 000	38 000 000 000
2016	1746 000 000 000	1032 000 000 000	646 000 000 000	68 000 000 000
2017	1430 000 000 000	712 000 000 000	671 000 000 000	47 000 000 000
2018	1188 000 000 000	-----	-----	----

منبع: کنفرانس تجارت و توسعه سازمان ملل (آنکتاد)

جدول بالا بانگ رسای این حقیقت شفاف تاریخی است که نظام بردگی مزدی قادر به خودگستری خود نمی باشد و حتی برای بازتولید متعارفش با موانع بسیار فرساینده و خرد کننده در حال تصادم است. در سالهای پیش و پس بحران اقتصادی ۲۰۰۸ فقط ۱۰ دولت سرمایه داری مرکب از ایالات متحده، انگلیس، آلمان، ژاپن، فرانسه، ایتالیا، اسپانیا، پرتغال، ایرلند و یونان ۳۵

تریلیون دلار امریکا، توده های کارگر را بدهکار سرمایه داران کردند!! تا در وهله نخست سیر نزولی نرخ سود سرمایه را به چالش بکشند و در مرحله بعد سرمایه داری جوامع مذکور را از ورطه بحران خارج سازند. آنها این رقم حیرت انگیز کهکشانی را تا پایان سال ۲۰۱۱ تقدیم صاحبان تراست های غول پیکر صنعتی و مالی نمودند. همزمان سرشکن سازی کل این رقم افسانه ای و بهره های کوه پیکر آن بر سفره خالی سلاخی شده طبقه کارگر را ملاط و مصالح برنامه ریزی های کوتاه مدت و درازمدت آتی خویش ساختند. دولت‌ها این نقش را ایفاء نمودند، قدرت کوبندگی بحران را کمی پائین آوردند، اما قادر به مهار آن نشدند. در ژوئیه سال ۲۰۱۲ صندوق بین المللی پول اختطاریه ای خطاب به کل دولت ها صادر و منتشر نمود. اختطاریه تأکید داشت که: «... هر نوع تأخیر یا واکنش ناکافی از طرف رهبران اروپائی می تواند در بهبود اقتصادی اختلال جدی ایجاد کند.... حوزه یورو سخت لغزنده است و لغزنده باقی می ماند، مگر آنکه رهبران ناحیه دست به اقداماتی برای پرهیز از بدتر شدن وضعیت اقتصادی و جلوگیری از سقوط بازار بزنند...»

اختطاریه صندوق بین المللی پول در ظاهر از دولت ها می خواست که حجم بدهی های خود را کاهش دهند، اما فرمولبندی خاص آن ها نقش پوششی را بازی می کرد که حیاتی ترین نیازهای سرمایه جهانی را به همه رژیم ها ابلاغ و از چشم توده های کارگر جهان مخفی می ساخت. فحوای هشدار بسیار فاش و عریان این بود که دولت ها باید برای خارج سازی سرمایه از بحران بدهکارهای بسیار عظیم تر و سهمگین تر را تقبل بنمایند، اما این حجم کهکشانی بدهیها را هر چه سریعتر و بدون درنگ با قتل عام معیشت کارگران به حساب بانکها و مراکز عظیم مالی بازگردانند. صندوق بین المللی پول نه یک بار که هر سال چندین بار این اختطاریه را تکرار نمود. آنچه این نهاد هماهنگی و برنامه ریزی سرمایه داری موضوع گزارش خود می کرد، بنمایه و جوهر کلام سرمایه جهانی بود، بحران جاری به رغم همه چاره گری های سرمایه داران و راه حل پردازی های دولت ها یا نظریه پردازان اقتصاد سیاسی، همچنان در شریان هستی نظام بردگی مزدی با غرش پیش می تاخت و برای هر میزان آرام گرفتن عظیم ترین قربانی ها را می خواست. قربانی توفان هم فقط خورد و خوراک و پوشاک، دارو و درمان، آموزش یا در یک کلام مایحتاج اولیه زندگی توده های گرسنه طبقه کارگر می توانست باشد. کاری که دولت ها باید انجام می دادند، اساساً هویت نماترین و تعیین کننده ترین وجه فلسفه وجودی دولت معاصر سرمایه داری ایفای همین نقش است. اینکه چگونه سلاخی شدن بهای شبه رایگان نیروی کار توده کارگر برای افزایش پایان ناپذیر سود سرمایه ها را متناسب با نیازهای لحظه، به لحظه سرمایه داری برنامه ریزی کند و این برنامه را لباس اجرا پوشاند. این کار دولت ها در کران تا کران جهنم سرمایه داری است. صندوق جهانی پول اجرای همین رسالت را ابلاغ می نمود و دولت ها نیز نقشه مند و گوش به زنگ کل مساعی خود را به کار می گرفتند. آنها حاتم وار و با سخاوت پروسه خارج سازی سرمایه های آزاد از بانک ها و مراکز عظیم مالی، زیر نام وام را با شتاب و وسعت بسیار افزون تر از پیش دنبال نمودند. سرمایه های فاقد شرایط پیش ریز و سودآوری در عرصه های پرسود را تریلیون، تریلیون از بانک ها بیرون کشیدند تا در اختیار غول های ورشکسته صنعتی و مالی قرار دهند، همزمان بازگشت کل این حجم کهکشانی سرمایه و سود دلخواه آن را بر دوش توده های کارگر گرسنه و آواره جهان سنگین ساختند. در طول فقط ۶ سال میزان بدهی دولت ها که در روزهای غرش بحران سر به آسمان می سود، به گونه بسیار خیره کننده ای از قبل انبوه تر و رعب انگیزتر گردید. در برخی موارد مانند ایالات متحده حتی از دو برابر بالاتر رفت. پیش تر گفتیم که فقط ۱۰ دولت بزرگ سرمایه داری دنیا، تا سال ۲۰۱۱ با هدف خنثی سازی سیر رو به افت نرخ سود سرمایه ها و سپس چالش سونامی بحران، رقمی بالغ بر ۳۵ تریلیون دلار امریکا، طبقه کارگر جوامع خویش را زیر اسم جعلی «وامهای دولتی!!» بدهکار طبقه سرمایه دار یا سرمایه اجتماعی این کشورها کردند. همین ۱۰ دولت در سال ۲۰۱۷ رقم مذکور را از ۵۰ تریلیون دلار بالاتر بردند!! شاید دیدن یا شنیدن این داده ها برای خیلی ها عادی تلقی گردد، اما هر کدام آنها در نقد مارکسی اقتصاد سیاسی بورژوازی کلید رمز آشنائی با پویه وقوع یکی از عظیم ترین انفجارها در تاریخ نظام بردگی مزدی است. پیش از ادامه بحث به جدول زیر نظر اندازیم.

تغییرات بدهی دولت ها در فاصله میان ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۷ - دلار امریکا

نام کشور	میزان بدهی در ۲۰۱۱	بدهی سرانه	میزان بدهی در ۲۰۱۷	بدهی سرانه
ایالات متحده	10 900 000 000 000	35 156	19 019 300 000 000	58 200
انگلیس	7 300 000 000 000	117 580	8 475 956 000 000	147 000
فرانسه	4 200 000 000 000	66 508	5 689 745 000 000	87 200
آلمان	4 200 000 000 000	50 659	5 398 267 000 000	65 600
ژاپن	2 000 000 000 000	15 394	3 586 817 000 000	28 200
ایتالیا	2 000 000 000 000	32 875	2 510 690 000 000	42 300
اسپانیا	1 900 000 000 000	41 366	2 259 127 000 000	48 700
پرتغال	400 000 000 000	38 081	447 022 000 000	43 300
ایرلند	1 700 000 000 000	390 969	2 384 247 000 000	496 000
یونان	400 000 000 000	38 073	476 000 000 000	42 800
جمع بدهی	35 000 000 000 000	-----	50 248 168 000 000	-----

مأخذ: صندوق بین المللی پول، بانک جهانی

این امر سرشتی سرمایه داری است که کل بار بحران ها را به صورت بیکاری، گرسنگی، فقر، فلاکت، بی خانمانی، سلاخی درمان و آموزش، جنگ، قحطی یا سیه روزی های دیگر بر زندگی کارگران سرشکن کند، طغیان تهاجم سرمایه علیه معیشت و مایحتاج اولیه حیاتی توده های کارگر در سالهای بعد از بحران ۲۰۰۸ مسلماً هیچ تازگی نداشت، آنچه تا حدی جدید می نمود و یک محور مهم بحث حاضر ما را تعیین می کند، شیوه کار، بالاخص ظرفیت نظام برای چالش بحران در مقطع تاریخی حی حاضر است. روال متعارف کار سرمایه داری آن بوده است که با وقوع بحران، دستمزدها را کاهش دهد، بیکارسازی های وسیع را بر طبقه کارگر تحمیل کند، به سطح معیشت و مایحتاج زندگی توده کارگر حمله ور شود، سرمایه های کوچکتر، ورشکسته و فاقد توان رقابت را از دور خارج و در سرمایه های عظیم تر منحل سازد. فاز تازه ای از تلاش برای دستیابی به تکنیک مدرن تر و افزایش بارآوری کار را دستور کار نماید و بر بلندای پیشبرد همه این فرایندها، با سطح جدیدی از تمرکز، وارد فاز اعتلای انباشت شود، یا به بیان دیگر بحران را با رونق جایگزین کند، سرمایه داری اساساً چنین می کرده است اما دیری است که این توانایی را تاریخا و برای همیشه از دست داده است. رخدادی که از شروع نیمه دوم قرن بیستم شاهد وقوع آن بوده ایم و بحران ۲۰۰۸ همین روند را با نقطه اوج تازه ای به نمایش نهاده است.

بحران مورد بحث، بر خلاف دعوی سنگربانان سخت کوش اقتصاد سیاسی بورژوازی، بر سینه کش زوال یک دوران طلائی شکوفائی، شروع به توفیدن نمود، کاملاً بالعکس از دامن یک بحران ممتد دیرینه زائید و در واقع نقطه تازه ای در منحنی علی العموم صعودی یک بحران دیرپای غیرقابل پایان بود. آنچه بحران ۲۰۰۸ با خود همراه آورد این بود که حتی مجال نوسانات رونق نمایانه پیشین را هم از نظام سرمایه داری سلب کرد. سرمایه جهانی حتی به اعتراف غالب مدافعان سینه چاک «اندیشمند»، نظریه پرداز، اقتصاددان و ایدئولوگ افراطی خود، پس از تحمل سونامی اقتصادی اواخر دهه اول این قرن، قادر به شروع هیچ سطح رونق حتی کم سوترین و بی رمق ترین شکل آن نگردیده است. اگر در نقطه ای از دنیا شاهد حداقلی از چالش بحران بوده است در بسیاری مناطق دیگر فشار تعمیق سهمگین تر آن را تحمل کرده است. حتی در ممالکی که با هیاهوی «اعتلا» گوش ها را کر نموده اند!!، شاخص های واقعی و اساسی تداوم بحران بر سر چرخه ارزش افزائی سرمایه سنگینی داشته است. انباشت به سوی افق رفته است. نرخ سودها سیر نزولی پیموده است، از بین رفتن اشتغال ادامه یافته است و طوفان تهاجم سرمایه برای سنگین سازی کفه کار اضافی توده های کارگر به زیان کار لازم آنها در حال غرش بوده است. چین، ترکیه، کشورهای اسکاندیناوی مصداق های بارز این روند هستند. دولت ها، مراکز مهم سیاستگذاری و برنامه

ریزی بین المللی سرمایه داری، مؤلفه ای به نام «رشد تولید ناخالص» را مبنای محاسبات خود برای گزارش رونق و رکود ساخته اند!! شاخصی که برخلاف سیمای لفظی اش، یگانه نیروی سلسله جنبان صعود و نزول آن درجه فشار استثمار توده های کارگر با بهره گیری از سبعانه ترین و جنایتکارانه ترین راهبردها یا راهکارها است، افزایش آن نه فقط گواه رونق نیست که می تواند حدیث توفندگی فزاینده بحران باشد. دولتمردان، اقتصاددانان یا کل عمله خودفروخته فکری سرمایه داری، همین فاکتور بی اعتبار قابل انواع دستکاری ها و جعل پردازی ها را ملاک سنجش رونق و بحران نموده اند و می کوشند تا از طریق ارائه نمایه های دروغین آن پیروزی خود در چالش بحران را جنجال نمایند. اما دروغگویان سخت کم حافظه اند و همین «پای چوبین» این جماعت هم زیر فشار هولناک «بی تمکینی» طشت رسوائی آنها را به بدترین شکل از بام بر زمین می اندازد. به جدول زیر نگاه کنیم.

تولید ناخالص سالانه جهانی در فاصله میان ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۸

سال	تولید ناخالص سالانه	تفاوت با سال قبل	نرخ رشد
2007	63 241 000 000 000	2 560 000 000 000	4 %
2008	64 413 000 000 000	1 172 000 000 000	1 %
2009	63 327 000 000 000	1 086 000 000 000	- 1 %
2010	66 037 000 000 000	2 710 000 000 000	4 %
2011	68 093 000 000 000	2 056 000 000 000	3 %
2012	69 804 000 000 000	1 711 000 000 000	2 %
2013	71 656 000 000 000	1 852 000 000 000	2 %
2014	73 690 000 000 000	2 034 000 000 000	2 %
2015	75 793 000 000 000	2 103 000 000 000	2 %
2016	77 738 000 000 000	1 945 000 000 000	2 %
2017	80 198 000 000 000	2 460 000 000 000	3 %
2018	82 634 000 000 000	2436 000 000 000	3 %

منبع: Ekonomifakta

داده های جدول می گویند که تولید ناخالص جهانی در سال ۲۰۰۹ تا منفی یک (-1) پائین رفته است و بحران به اوج رسیده است. پس از آن در سال های ۲۰۱۰ و ۲۰۱۱ به ترتیب حدود ۴ و ۳ درصد «رشد» داشته است؟! رشدی که اولاً به تنفس مصنوعی یک بیمار «ALC» در پیشرفته ترین شرایط بیماری می ماند، ثانیاً و از آن مهم تر بر اساس همه شواهد، سرمایه جهانی در همین برهه زمانی، فقط با راهکار بدهکارسازی دولتها، دهها برابر آن را از بهای نیروی کار یا مایحتاج اولیه زندگی ۶ میلیارد کارگر دنیا کسر و صرف چالش بحران کرده است. بورژوازی با سازماندهی این شبیخون ویرانگر، تراز منفی تولید سالانه سرمایه داری را ظاهراً مثبت ساخت اما تا سال ۲۰۱۶ قله فتوحاتش ادعای دستیابی به یک نرخ رشد سالانه ۲% بود!! پرسش مهم آنست که آیا حتی همین ادعا واقعیت دارد؟ پاسخ درست را باید در لا به لای گزارشها و اسناد منتشره صندوق بین المللی پول، بانک جهانی، دولت ها یا هر نهاد رسمی بین المللی دیگر نظام کاوید. همه اینها بالاتفاق قبول دارند که ما به ازاء پولی این نرخ رشد سالانه دو درصدی از حدود ۲ تریلیون دلار در سال تجاوز نمی کرده است، در حالی که افزایش بدهی دولت ها به سرمایه جهانی از حساب نسل حاضر و نسلهای آتی طبقه کارگر چندین برابر این رقم است!!! در طول این مدت، فقط ۱۰ دولت از میان یکصد و هشتاد و نه دولت عضو صندوق بین المللی پول، سقف بدهی خود را بیش از

۱۲ تریلیون دلار بالا برده اند. اگر این کاویدن را در مورد کل کشورها دنبال کنیم ارقام بدهی ها قطعاً مبهوت کننده و حیرت انگیز خواهد بود.

بالا تر گفته شد که بحران ۲۰۰۸ برخلاف عوام فریبی های اقتصاد سیاسی یا جنجال اقتصاددانان سرمایه داری به دنبال یک دوران طلائی انباشت و رونق سرمایه بساط تاخت و تاز پهن نکرد!!، انفجار تازه ای در روند بحران پیشینه دار، طولانی و غیرقابل چالش نظام بردگی مزدی بود. در فاصله میان شروع دهه شصت قرن بیستم تا امروز، سرمایه داری ضمن عبور از پاره ای افت و خیزها، در مجموع شاهد یک روند عام یا تاریخی کاهش نرخ سود، همراه با گسترش مستمر و اندرونی زمینه های بحران زائی بوده است. شاید بتوان سال ۱۹۶۵ را نوعی نقطه اوج در تاریخ انکشاف این شیوه تولید به حساب آورد. در این سال متوسط تولید ناخالص سرمایه جهانی به گونه خیره کننده ای، به دنبال آزمون مکرر و چند ساله نرخ رشدهای ۵ یا حتی ۶ درصدی، تا مدار ۱۲ درصد پرواز کرد. در دوره میان ۶۵ تا ۷۴ میانگین نرخ رشد تا ۵٪ سقوط نمود و دیگر، هیچ گاه، تحت هیچ شرایطی، حتی یک بار هم، شاخص بالاتر از شش درصد را تجربه ننمود. فاصله زمانی ۱۹۷۴ و ۱۹۷۵ بر خلاف اواسط دهه قبل، طوفان بحران چرخه تولید سرمایه بین المللی را در چنگال خود پیچید، نرخ رشد «تولید ناخالص جهانی» سرمایه داری بر ساحل صفر لنگر انداخت، در سال ۱۹۸۲، عین همین رخداد با همان قدرت و ابعاد تکرار شد. بحران سیل آسا و طغیان آلود در همه قاره ها راه افتاد. سرمایه جهانی برای مقابله با امواج خرد کننده و مستمرا فزاینده بحران عظیم ترین هولوکاست ها را علیه خورد و خوراک و معاش طبقه کارگر بین المللی از جمله علیه کل دستاوردهای پیشین جنبش کارگری قاره های اروپا و امریکای شمالی سازمان داد و اعمال کرد. راهکار بدهکار سازی دولتها از حساب بهای نیروی کار یا کار پرداخت شده کارگران را در گسترده ترین سطح، سلاح مقابله با بحران کرد، با توسل وسیع و برنامه ریزی شده به مکانیسم بازار بورس از یک سو دار و ندار لایه هایی از طبقه کارگر را آماج شیبخون گرفت و از سوی دیگر پالایش بخشهای کوچکتر سرمایه جهانی یا متقاعد ساختن این سرمایه ها به نرخ سودها و نرخ بهره های نازل تر را دستمایه پس راندن موج بحران ساخت. سرمایه با دستیازی به کل این مکانیسم ها، ترفندها و سببیت ها متوسط «رشد اقتصادی» سال های بعد از بحران ۱۹۸۲ را حتی به شاخص ۴٪ هم نرساند. نظام بردگی مزدی دهه ۹۰ سده بیستم را با وضعیتی بسیار ضعیف تر، آسیب پذیرتر و بحران خیزتر از دهه ۸۰ شروع نمود. در طول این دهه کل اهرم ها، راهبردها و مکانیسم های یاد شده را در ابعادی وسیع تر و خیره کننده تر به کار گرفت، همزمان بی سابقه ترین و طوفانی ترین تهاجمات را علیه سفره های خالی و تیرباران شده توده های کارگر دنیا برنامه ریزی کرد، کل این بربریت ها را جامه عمل پوشاند اما حاصل تمامی سناریوها از حد یک «نرخ رشد» یک و نیم تا سه و نیم درصدی فرا نرفت. این به اصطلاح «نرخ رشد» در دهه اول قرن بیست و یکم، چند سالی حول محور سه درصد چرخ خود و سرانجام در برهه زمانی ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ با وقوع سونامی بحران به ورطه منفی افتاد. متوسط رشد تولید ناخالص جهانی سرمایه پس از این رخداد و از سال ۲۰۱۱ تا حال بر اساس همه گزارشها از ۲ درصد بیشتر نشد. اگر بحران های اقتصادی دوره های پیش با نرخ رشدهای شش و ۵ یا چهار درصدی و گاه ۱۲ درصدی بدرقه می گردید، همه شواهد حاکی است که از این پس دستیابی به شاخصی بالاتر از دو درصد، آن هم نه واقعی که کاملاً جعلی و فریبکارانه، خواب غیرقابل تعبیر سرمایه داران و کل نظریه پردازان بورژوازی خواهد بود. فراز و فرود چرخه ارزش افزائی، بازتولید و خودگستری نظام بردگی مزدی در فاصله میان دهه شصت قرن پیش تا امروز دقیقاً صحه گذار حقیقت این ادعا است. این نکته مهم و تعیین کننده را هم به خاطر داشته باشیم که مقطع تاریخی مورد بحث یکی از طوفانی ترین دوره های انکشاف تکنیک، صنعت، وقوع انقلابات اطلاعاتی – تکنولوژیک و در همین راستا صعود سرطانی بارآوری کار اجتماعی، در سراسر تاریخ سرمایه داری را تعیین می کرده است. سرمایه جهانی در پاره ای عرصه ها، از جمله صنایع اطلاعاتی، میزان بارآوری کار را صدها مرتبه بالا برده است. تحولات یا جهش هائی که در مراحل پیشین توسعه سرمایه داری، به گاه کشف برق، راه آهن یا پیش تر از آن ماشین بخار، کاهش حیرت انگیز بهای تشکیل سرمایه ثابت، هزینه تولید کالاها و فوران نرخ اضافه ارزش ها و تا حدودی نرخ سودها را به دنبال داشته است. این شعار نیست، واقعیتی تابناک

تر از خورشید است که سرمایه داری کل این ظرفیت ها، کل ظرفیت بالندگی خود را برای همیشه و به گونه ای تاریخی از دست داده است. عظیم ترین انقلابات را در حوزه تکنیک و اطلاعات و صنعت در این چند دهه راه انداخته است و حاصل آن بر خلاف تمامی دوره های پیش، نه کاهش قیمت تولیدی کالاها که بالعکس افزایش متوسط این قیمت در پهنه بین المللی، در رابطه با کل تولیدات و محصول کار به ویژه مایحتاج اولیه زندگی توده های کارگر بوده است. چیزی که هر ساله دولت ها زیر نام «نرخ تورم»!!! جنجال می نمایند و کل رفرمیسم راست اتحادیه ای و احزاب لنینی در نقش کاسه داغ تر از آش بورژوازی حاکم، خواستار اعتبار آن، به عنوان پایه تعیین دستمزدها هستند!!

ما با آرایش تاریخا ویژه ای از صف آرائی ها، سناریوپردازی ها و مهندسی افکار در شرایط روز دنیای سرمایه داری رو به رو هستیم. آرایشی که در آن، همه از اقتصاددانان، نظریه پرداز و دانشور رسمی بورژوازی تا «مارکسیست های» چند آتشه دانشگاهی، پرچمداران پرمدعای ضدیت با سرمایه داری!! و احزاب داعیه دار پاسداری کمونیسم!! همگی با صداهای مختلف و ظاهرمتضاد، اما همگن و مکمل همدیگر بر روی حالت انفجاری انحطاط و بحران خیزی سرمایه جهانی پرده می اندازند!! این مسأله که شیوه تولید سرمایه داری در طول دهه های اخیر اساسا پروسه انکشاف خود را با پویه چالش بحران از طریق قربانی کردن دار و ندار بشریت جایگزین نموده است یک واقعیت غیرقابل انکار و همه جا عریان است. مضمون این قربانی سازی فقط سلاخی بی امان بهای نیروی کار، قتل عام امکانات معیشتی، رفاهی یا اجتماعی طبقه کارگر بین المللی نبوده است. توفش فزاینده بحران عظیم ترین فاجعه های تاریخی را متولد و بر زندگی میلیاردها کارگر سکنه جهان مستولی کرده است. در یک سو بازتقسیم سرمایه ها، مالکیت ها و حاکمیت ها میان بخشهای مختلف بورژوازی جهانی را گریزناپذیر ساخته است و در سوی دیگر صدها میلیون کارگر نفرین شده، گورخواب، گرسنه، عاصی، بی افق و فاقد هر میزان امید به زندگی را آماده خروج امت وار در پشت سر فاشیسم هولوکاست آفرین وحشی ساخته است. بحران بدترین شکلهای فاشیسم را مجال ظهور، میدانداری و یکه تازی بین المللی داده است، رژیم جمهوری اسلامی ایران، مجاهدین افغان، طالبان، القاعده، داعش، بوکوحرام، جبهه النصره، احرار شام، فجر لیبی، آزادی اتریش، دموکرات های سوئد، جبهه ملی فرانسه، طلوع طلایی یونان، آزادی هلند، چوبیک مجارستان، فنلاندیهای واقعی، اخوان المسلمین مصر، اصحاب ترامپ یا مشابه اینها را فرصت آلترناتیو نمائی و ناجیگری تباهی زای بشرستیزانه عطا کرده است. سرمایه داری در فرایند فاشیسم زائی مولود طغیان بی مهار بحران ها، سرتاسر دنیای موجود را از هر گونه احساس امنیت و آرامش انسانی خارج ساخته است و بخش های وسیعی از دنیا، از جمله خاورمیانه، شمال افریقا و جاهای دیگر را قتلگاه به هم پیوسته توده های انسانی کرده است. سرمایه به همه این توحش ها دست یازیده است فقط برای اینکه از شدت طوفان بحران بکاهد. از پرده های دیگر این شعبده بازی مالمال از بربریت بلیه های بسیار موحشی است که دقیقا به عنوان ابزار، اهرم و ساز و کار مقابله با پویه افت نرخ سود یا وسیله خروج از بحران، بر سر محیط زیست، خوراک، پوشاک، آب، هوا، زمین، جنگل، دریا، حیوانات و کل زندگی بشر آورده است.

بند، بند پروسه تولید و سامان پذیری سرمایه جهانی مرکز تولید، انتشار و پمپاژ خطرناک ترین و هلاکتبارترین سموم به سلول، سلول بدن انسانها گردیده است. کل چرخه کار سرمایه داری همراه با تولید ارزشها و اضافه ارزشها، مهلک ترین سموم را تولید و وارد طبیعت و شریان زندگی بشر می سازند، صرفا به این خاطر که هزینه تولید کالا و تشکیل سرمایه را پائین آرند، به این خاطر که افت قهری نرخ سود ناشی از سیر جهشی متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه در جهان را کندتر سازند. نظام بردگی مزدی برای بقای خود، برای چالش تنزل فزاینده نرخ سودها و خروج از بحرانهای پی در پی، عملا و دقیقا یک جنگ توفانی، سراسری و مستمرا درحال گسترش و اشتعال افزون تر را علیه اساس موجودیت، علیه هستی فیزیکی و فکری بشر شروع کرده و به پیش می برد. هسته واقعی و رشد یابنده این جنگ عظیم تاریخی به کارگیری کل راهکارها، مکانیسم ها و ساز و برگها برای مقابله با بحران و جلوگیری از کاهش شتابان نرخ سود سرمایه درمقیاس بین المللی است. نکته بسیار قابل تأمل و تعیین کننده در این گذر واکاوی دستاوردها یا کل آثار این جنگ سراسری انسان ستیزانه در طول این چند دهه است. دقیق تر بگوئیم، سرمایه داری جنگی چنین موحش را راه انداخته است تا امواج سهمگین و سرکش بحران را به عقب راند.

اما تا کجا موفق بوده است؟ و چه فتوحاتی نصیب خود کرده است؟ پاسخ سرمایه همان است که پیش تر با داده ها و ارقام آماری مشخص ساختیم. اینکه متوسط رشد محصول کار و تولید سالانه جهانی در دهه ۶۰ سده بیستم بالغ بر ۶٪، دهه هفتاد حدود چهار و نیم درصد، دهه ۸۰ زیر ۴٪، دهه نود بالاتر از ۳٪، دهه نخست قرن بیست و یکم کمتر از سه درصد و دهه دوم این قرن کمتر از دو نیم درصد بوده است. این پاسخ سرمایه است و بحث ما این است که حتی همین ادعای بورژوازی، دولت ها و نمایندگان هم سخت فریبکارانه، دروغ و عاری از واقعیت است. بنیاد هستی سرمایه داری کلا بر ساقط سازی انسان از هستی آزاد خویش استوار است، اما سخن کنونی ما آنست که این نظام ظرفیت رشد، انکشاف و خودگستری متعارف خود را تاریخا از دست داده است. دیرزمانی است که هر چه می آفریند، تباهی، نابودی و ویرانی است. هر چه رشد می نامد، هر چه، در هر کجا «توسعه» می خواند صرفا کشیدن آتش بر خرمن رشد، توسعه و همراه با حمام خون و انهدام زندگی انسانها است. کمی پائین تر بیشتر به این موضوع می پردازیم.

آنچه رخ داده است حتی به روایت نمایندگان فکری و سیاسی بورژوازی، حکایت یک گرایش نوسان آمیز توأم با افت و خیز، اما مستمرا و تاریخا رو به تنزل شاخصی است که بورژوازی آن را نرخ رشد سالانه اقتصادی می نامد. آیا این بدان معنی است که هرچه از دهه شصت قرن پیش فاصله گرفته ایم حجم کار و تولید سالانه طبقه کارگر بین المللی روند افت پیموده است!!! قطعا نه فقط چنین نیست، که ضد آن اتفاق افتاده است و نمی تواند ضد آن نباشد. در طول این فاصله زمانی، شاهد رشد گول آسا و حیرت انگیز فراورده های کار و تولید در همه حوزه های انباشت، در کلیه قلمروهای کار و در سراسر دنیای سرمایه داری بوده ایم. عرصه هائی از پیش ریز سرمایه با کهکشانی ترین حجم تولید، توسط نظام بردگی مزدی زاد و ولد شده اند که در دهه ۵۰ وجود نداشتند و شاید چشم انداز ظهور آنها هم در مدار پرواز رویاهای سودپوی صاحبان سرمایه و نمایندگان فکری آنها قرار نمی گرفت. در یک کلام حجم محصول سالانه کار و تولید چند برابر از گذشته افزون گردیده است، آنچه کاهش یافته است، آنچه دولت ها و مراکز سیاستگذاری سرمایه جهانی آن را کاهش می نامند و به زعم ما نوعی توقف تاریخی است، نه مقادیر کمی تولیدات و فراورده های کار که واقعیت ارزشی آنها است. این نکته است که باید تشریح شود. ارزش کالا با کار اجتماعا لازم نهفته در آن تعیین می گردد. هر چه بارآوری کار اجتماعا افزون تر گردد و هر چه متوسط ترکیب آلی سرمایه در سطح جهانی یا منطقه ای بالاتر رود، زمان کار مورد نیاز تولید کالاها و لاجرم ارزش یا کار اجتماعا لازم متراکم در آنها پائین تر می آید. حجم معینی از محصول که در چند دهه پیش، با درجه مشخص بارآوری کار آن هنگام، میزان معینی از کار یا درواقع زمان کار را با خود حمل می نمود اینک با سیر صعودی بارآوری، زمان کاملا کمتری از کار را در خود متراکم دارد و به همین میزان نیز ارزش نازل تری را با خود حمل می نماید. در این مورد مثالی بیاوریم. دو سرمایه مجزا و متمایز را با دو ترکیب ارگانیک متفاوت در نظر آریم. سرمایه اول به میزان ۱۰۰ هزار دلار با ترکیب ۸۰۰۰۰ ثابت و ۲۰۰۰۰ متغیر پیش ریز می شود، از بخش ثابت، فقط ۵۰ هزار دلار آن به محصول تبدیل می گردد، نرخ استثمار را بالغ بر ۳۰۰ درصد تصور کنیم، در این صورت ارزش محصول شامل ۵۰ هزار دلار سرمایه ثابت، ۲۰ هزار دلار سرمایه متغیر و ۶۰ هزار دلار اضافه ارزش، در مجموع ۱۳۰ هزار دلار خواهد بود. حال همین سرمایه را با ترکیب ۹۰۰۰۰ ثابت به ۱۰۰۰۰ متغیر وارد پروسه انباشت سازیم. سرمایه قابل جذب در محصول را نیز همان ۵۰ هزار دلار فرض نماییم اما با توجه به ترکیب فنی بالاتر سرمایه نرخ اضافه ارزش را ۵۰۰ درصد به حساب آریم. در چنین وضعی ارزش محصول مرکب از ۵۰ هزار بعلاوه ۱۰۰۰۰ بعلاوه ۵۰۰۰۰ و در مجموع ۱۱۰۰۰۰ هزار دلار خواهد شد. ۲۰ هزار دلار از حالت نخست کمتر است. این امر در مورد نوسانات ارزشی آنچه تولید ناخالص جهانی نامیده می شود نیز کاملا مصداق دارد.

دوران سرمایه داری از این لحاظ هم به دو فصل کاملا متمایز قابل تفکیک است. دوره ای که پویه انکشاف سرمایه داری با چنان رشدی از محصول کار و تولید سالانه همراه است که به رغم سیر نزولی ارزش کالاها باز هم شاهد افزایش چشمگیر مقادیر ارزشی کل تولید ناخالص جهانی درطول هر سال است. در دور دوم، سرمایه داری از ظرفیت انکشاف به شیوه سابق

تهی می شود و آن را با پویه چالش بحران و فشار سهمگین سیر نزولی نرخ سود جایگزین می کند. در این دوره، نرخ انباشت به صورت مستمر نرخ تولید اضافه ارزش را تهدید به پیشی گیری می نماید، تهدیدی که باردار وقوع کوبنده ترین بحرانها است و بحرانهایی که اتفاق می افتند. تولید ناخالص سالانه به لحاظ حجم، عظمت پیشین خود را حفظ می کند اما در مقادیر ارزشی بسیار کمتری به نمایش می ایستد. نرخ رشد سالانه سرمایه داری یا صفر است و یا حول کمترین رقم ها چرخ می خورد. همه چیز گواه شتاب فزاینده انحطاط و گندیدگی افراطی این شیوه تولید است.

در سالهای دهه دوم قرن حاضر، دولت ها، صندوق بین المللی پول، بانک جهانی یا سایر مراکز پژوهش سرمایه جهانی، ضمن سر دادن شکوه ها و ناله های بسیار از کندی آهنگ رشد اقتصادی، به هر حال نرخ رشدهای سالانه ۲ تا ۳ درصد را برای کل تولید ناخالص جهانی گزارش نموده اند. واقعیت آنست که همین ارقام نازل هم دروغین و فریبکارانه هستند. تاریخ سرمایه داری همان طور که همه می دانیم، تاریخ رشد سرطانی سرمایه، سیر صعودی متوسط ترکیب ارگانیک، بالا رفتن نرخ اضافه ارزش ها، افزایش حیرت انگیز ارزش کل تولیدات به شکل مطلق همراه با کاهش نسبی آن در قیاس با کل سرمایه و سیر رو به افت نرخ سودها است. باز هم دو قلمرو سرمایه گذاری در دو سطح از رشد تکنولوژی و بارآوری کار با مؤلفه های پیش ریز متفاوت را قیاس کنیم. در سطح نخست، کل سرمایه ۵۰۰۰، ترکیب ارگانیک ۳۵۰۰ ثابت به ۱۵۰۰ متغیر، نرخ اضافه ارزش ۱۰۰٪، سرمایه جذب شده در محصول ۲۰۰۰، بهای تمام شده کالاها ۳۵۰۰، قیمت تولیدی کل محصول ۵۰۰۰، نرخ سود ۳۰٪ و ارزش تولیدات هم ۵۰۰۰ دلار است. در سطح دوم کل سرمایه ۱۰۰۰۰۰، ترکیب ارگانیک ۹۰۰۰ ثابت و ۱۰۰۰ متغیر، نرخ اضافه ارزش ۲۰۰ درصد، سرمایه جذب شده در فرآورده ها ۶۰۰۰، بهای تمام شده کالاها ۷۰۰۰، قیمت تولیدی ۸۰۰۰، نرخ سود ۲۰٪ و ارزش تولیدات هم ۸۰۰۰ دلار است. مقایسه این دو سطح متفاوت سرمایه گذاری با ترکیب ارگانیک های مختلف نشان می دهد که هرچه بارآوری کار رشد می کند، ترکیب آلی سرمایه افزایش می یابد، نرخ اضافه ارزش رو به صعود می رود. نرخ سود روند افت می پیماید. ارزش محصول به صورت مطلق بالا می رود اما نسبت به کل سرمایه پیش ریز دستخوش کاهش می شود. روند متعارف ارزش افزائی سرمایه چنین است و اگر این روند به همین سیاق، باحفظ همین قانونمندی، بدون دخالت هیچ عامل یا عوامل دیگر محقق گردد، آنگاه، فقط آنگاه و فقط در این صورت ارقام مصرح در گزارش بانک جهانی، دولتها یا صندوق بین المللی پول پیرامون رشد «تولید ناخالص جهانی» می تواند واقعی باشد. چیزی که سرمایه داری خود تمامی بنیان های اعتبار یا حتی موضوعیت آن را بر هم ریخته است و نمی تواند بر هم نریزد.

جبر هستی سرمایه است که به تمامی راهکارها، مکانیسم ها و ساز و برگهای خودپوی اندرونی بعلاوه کل اهرم های اجتماعی و سیاسی توسل می جوید تا بر سر راه تنزل نرخ سود سد بندد. مارکس در مورد اهرمهای خنثی کننده گرایش رو به کاهش نرخ سود، به اندازه کافی بحث کرده است و ما در نوشته های متعدد توضیح داده ایم که سرمایه داری قرن بیستم به این مکانیسم ها بسنده نکرده است، بلکه اهرم ها و راهکارهای بسیار مهم دیگر را بر آنها افزوده است. ساز و کارهایی مانند بازار بورس، کاهش هزینه تولید از طریق آلوده سازی محیط زیست یا کل مایحتاج معیشتی انسانها، بدهکارسازیهای کهنکشانیهی دولت ها با هدف قتل عام مستمر بهای شبه رایگان نیروی کار میلیاردها کارگر و افزودن آن بر سود صاحبان سرمایه که در جاهای مختلف از جمله همین نوشته حاضر به آنها اشاره شده است. آنچه در این جا، به صورت اخص مورد تأکید است، نه تکرار نقش این مکانیسم ها، که تأثیر عوارض کل این رخدادها بر چیزی است که زیر نام تولید ناخالص سالانه جهانی گزارش می گردد. ارزش محصول اجتماعی کار و تولید طبقه کارگر جهانی از سه جزء، سرمایه مصرف شده درتولید محصولات، دستمزدهای پرداخت شده و اضافه ارزش حاصل از استثمار پرولتاریای جهانی تشکیل می شود. روند خودگستری سرمایه جهانی، سیر جهش وار متوسط ترکیب آلی سرمایه، عروج مستمر نرخ اضافه ارزش ها و گسترش فزاینده زمینه های افول نرخ سودها، همگی بر وزن، نقش و فراز و فرود جایگاه این اجزاء و طبیعتا حاصل نهائی آنها یا آنچه که «تولید ناخالص سالانه جهانی» نام گرفته است تأثیر فاحش بر جای می گذارند. ارزش محصول اجتماعی کار و تولید سالانه

طبقه کارگر جهانی علی القاعده و بر پایه کارکرد قوانین درونی شیوه تولید سرمایه داری باید با ارزش کل نهفته در این محصول یا به بیان دقیق تر با کل کار اجتماعا لازم متراکم در آن برابر باشد. یک موضوع مهم یا بسیار اساسی در اینجا، چگونگی تعیین همین «کار اجتماعا لازم نهفته در کالاها» یا کل «تولید ناخالص سالانه جهانی» است. نظام بردگی مزدی بر «قانون ارزش» و تولید ارزش اضافی استوار است. در این نظام، کار و تولید هیچ رابطه هویتی انسانی با نیازهای واقعی زندگی فیزیکی و فکری بشر ندارد. خود این نیازها توسط سرمایه معماری و با اهرم قدرت اقتصادی، سیاسی، مدنی، حقوقی، فرهنگی و ایدئولوژیک بر توده کارگر تحمیل می شوند. حتی واقعی ترین نیازهای زندگی بشر از نوع خورد و خوراک و پوشاک هم تا آنجا در پروسه کار و تولید موضوعیت می یابند که اجزاء حیاتی پروسه تولید اضافه ارزش، سرمایه و سود باشند. از این هم موخش تر، در این حالت هم سرمایه هر کدام این احتیاجات معیشتی، حیاتی، رفاهی و اجتماعی را با هدف سودآوری افزون تر دستخوش وحشیانه ترین و بشرستیزانه ترین دستکاریهای هلاکت زا می سازد. این رشته قطعا سر دراز دارد، محور این حلقه مشخص بحث آنست که شالوده حیات سرمایه داری قانون ارزش است و وقتی از «کار اجتماعا لازم» صحبت می کنیم، این اجتماعا لازم بودن توسط سرمایه و در راستای تضمین خودگستری بی مهار، سودافزایی هر چه کهکشانی تر و بقای هر چه بیشتر سرمایه داری معین می گردد. سرمایه تاریخا با توجه به قوانین و مکانیسم های درونی خود، لحظه به لحظه حجم خود را افزون تر و غول پیکرتر ساخته است، نسبت بخش غیرمولد خود در قیاس با بخش مولد را به گونه حیرت انگیزی افزایش داده است. نیاز به کار غیرمولد در مقایسه با کارمولد راعظیم تر و سرکش تر کرده است، حجم سرمایه ای را که در سطح جهانی نه فقط در پروسه تولید محصول سالانه مصرف نمی شود بلکه حتی وارد این پروسه نمی شود، تا چشم کار کند سنگین، سهمگین و کوه آسا نموده است، همزمان با وقوع همه این تحولات، از طریق رشد انفجارآمیز بارآوری کار، زمان کار اجتماعا لازم در حجم معین محصول را به صورت خیره کننده ای تنزل داده است. عوارض اجتناب ناپذیر مؤلفه های نخست در مجموع سیر صعودی انفجارآمیز حجم سرمایه هائی است که برای سرمایه ماندن، سودآور بودن و بقای خود نیازمند حجم ماوراء نجومی اضافه ارزش می باشند. مؤلفه دوم به گونه ای متضاد حدیث روند رو به کاهش این اضافه ارزش، به دلیل محدود شدن نسبی اما مستمر سرچشمه آن، یعنی بخش متغیر سرمایه بین المللی در قیاس با بخش ثابت می باشد. تولید سرمایه داری زیر مهمیز کوبنده این تناقض لاینحل، مجبور به ابداع و بهره گیری از راهکارهای خنثی ساز گرایش نزولی نرخ سود است. راهکارهائی که در همان حال تناقضات ذاتی این نظام را خرد کننده تر می سازند. ایجاد شکاف میان قیمت تولیدی کل محصول اجتماعی سالانه با ارزش واقعی آن یا به بیان درست تر، انبساط نامحدود مقادیر ارزشی کار اجتماعا لازم نهفته در «تولید ناخالص سالانه جهانی» هم یکی از این راهکارها است. به طور مثال اگر حجم کار و تولید انجام گرفته ما به ازاء ۷ تریلیون ساعت زمان کار اجتماعا لازم و لاجرم ۷ تریلیون واحد «ارزش» است، قیمت تولیدی با فاصله گیری از این مقدار، نقش معادل هشت تریلیون واحد ارزش را بازی می نماید. سرمایه با استمداد از قوانین ذاتی یا اهرمهای خودپوی اندرونی، مفهوم «کاراجتماعا لازم» درمقیاس بین المللی را به ورطه انبساط می اندازد. این همان مکانیسمی است که زیر اسم و رسم «تورم» مبحث مهم و ویژه ای را در اقتصاد سیاسی بورژوازی به خود اختصاص داده است. قابل تعمق است که سراسر تاریخ سرمایه داری با کاهش مستمر میزان کار اجتماعا لازم متبلور درکالاهای معین و مشابه همراه بوده است. کاهشی که به صورت سراسری و برای کل سرمایه جهانی باید بعینه و به تمام و کمال در قیمت بازار کل تولید ناخالص سالانه انعکاس یابد، اما حداقل از اواخر قرن نوزدهم به این سو ما شاهد وقوع پویه متضاد آن هستیم. افزایش قیمتتها با شتاب متفاوت در کلیه جوامع و طبعا در مورد کل محصول کار و تولید سالانه جهانی جزء لاینجزای چرخه ارزش افزائی سرمایه شده است. چرا؟ پاسخ معلوم است. کوهساران سر به فلک کشیده سرمایه هائی که نه فقط در تولید کالاها مصرف نمی شوند، بلکه وارد پروسه تولید و کار هم نمی گردند باید سهم خود را از کل اضافه ارزش های حاصل استثمار پراولتاریای بین المللی دریافت کنند. برای این کار باید کل ارزش موجود آنها همانند ارزش سرمایه جذب شده در فرایند تولید محصولات، وارد پروسه تعیین قیمت گردد. یک عامل مهم فاصله گیری فزاینده قیمت کل محصولات از ارزش آن ها یا

انبساط پذیری مجازی مفهوم «کار اجتماعا لازم» متراکم در کالا و سرمایه در اینجا است اما این همه ماجرا نیست، عوامل مهم دیگری نیز این مؤلفه اساسی را تکمیل می کنند. کالاها با رجوع به هزینه تولید و نرخ اضافه ارزش حامل مقادیر ارزشی متفاوت هستند، اما در بازار سرمایه داری نرخ اضافه ارزش تبدیل به نرخ سود می شود. فشار اهرم رقابت و مؤلفه های عرضه و تقاضا، قیمت تولیدی را پدید می آرند، هر کالا به حکم فاکتور اخیر یا قیمت تولیدی، نه ارزش واقعی خود که هزینه تولید بعلاوه سود متوسط یا سهمی از اضافه ارزش متناسب با نرخ سود عمومی را نصیب خود می سازد. ظاهر ماجرا آنست که در سطح سراسری و در رابطه با کل سرمایه جهانی، اهرم رقابت حتی با وجود میداننداری یکه تاز انحصارات، برابری کل قیمت تولیدی با کل ارزش موجود در محصول اجتماعی کار و تولید را تضمین خواهد کرد. اما **امر** کلا و بالاخص از اواخر قرن نوزدهم به بعد، عملا اتفاق نمی افتد. مارکس به درستی تأکید می کند که سرمایه داری اولاً به طور خودپو و اندرونی سهم سود را برای کل سرمایه از جمله برای کلیه اجزاء فیکس و گردش بخش ثابت خود، کل سرمایه های حاضر در پروسه گردش و سامان پذیری، بازار بورس، بانکها و مؤسسات مالی، کل سرمایه جهانی اعمال و تنفیذ می کند، ثانیاً در مورد هزینه تولید یا بهای تمام شده کالاها، اعم از صنعتی، غذایی، «خدماتی»!! بخش مهم هزینه بازتولید، توسعه و بقای این نظام اختاپوسی، همه مصرف طبقه سرمایه دار، مخارج چاه ویل گونه ماشین دولتی، اقلام کهکشانی هزینه های نظامی، انتظامی، زرادخانه های سر به فلک کشیده اتمی، شیمیایی و موشکی، مخارج شستشوی مغزی و سرکوب فیزیکی و فکری طبقه کارگر، کمک های تریلیون، تریلیون دولتی برای خارج سازی سرمایه اجتماعی کشورها از باتلاق بحران ها، همه و همه وارد پروسه تعیین قیمت می شوند. به خاطر آوریم که سیستم مالیاتی و تعرفه های دولتی چه به شکل مالیات مستقیم و چه غیرمستقیم، خود یک مکانیسم مهم همین انتقال هستند. سرشکن شدن کل این هزینه ها بر بهای تمام شده کالاها در یک سو و سهم بری کلیه اجزاء متشکله سرمایه جهانی از اضافه ارزشهای بین المللی سبب می گردد که «کار اجتماعا لازم نهفته در کالا» مستمرا و فزاینده به ورطه انبساط مجازی افتد، روندی که سرمایه به یمن آن بخش بسیار عظیمی از عوارض گرایش قهری نزولی نرخ سود یا هزینه های فرار از بحرانها را بر پویه قیمت تولیدی کالاها سرشکن سازد. تفاوت میان ارزش واقعی محصولات کار و تولید سالانه «تولید ناخالص جهانی» با کل قیمت های تولیدی آن مدام افزون می گردد. اینکه پرداخت کنندگان و دریافت کنندگان این تفاوت فوق نجومی چه کسانی هستند؟ پاسخ محتاج توضیح نیست. ۶ میلیارد کارگر سکنه جهنم سرمایه داری می پردازند و طبقه سرمایه دار بین المللی دریافت می دارد.

همه آنچه گفته شد با صدای رسا بانگ می زنند که نرخ رشدهای سالانه مورد ادعای دولت ها، صندوق بین المللی پول یا بانک جهانی کاملاً غیرواقعی هستند. آنچه زیرنام رشد سالانه گزارش می شود، حتی رشد سرمایه داری هم نیست، پویه انکشاف در این نظام دیری است که زیر مهمیز کوبنده بحران های غیرقابل مهار، دچار بن بست تاریخی گردیده است. بن بست که ناشکستگی است. آنچه اتفاق می افتد نه گسترش، بلکه تهاجم وحشت انگیز سرمایه برای بازتقسیم مستمر کار لازم و اضافی، به زیان اولی و به نفع دومی است. در گزارش کنفرانس تجارت و توسعه سازمان ملل «آنکتاد» دیدیم که حجم سرمایه گذاری های سالانه جهانی در سال ۲۰۱۱ بالغ بر ۱۷۰۰ میلیارد دلار بوده است. این رقم در سال ۲۰۱۲ با کاهشی چهارصد میلیارد دلاری به ۱۳۳۰ میلیارد دلار رسیده است. یک سال بعد با کمی افزایش به ۱۴۵۲ میلیارد دلار و سال بعدتر مجدداً تا ۱۳۲۴ میلیارد دلار تنزل کرده است. در ۲۰۱۵ به حدود سال ۲۰۱۱ بازگشته است اما در ۲۰۱۷ تا سطح ۱۴۳۰ میلیارد کاهش یافته است. این کاهش در ۲۰۱۸ بسیار عظیم تر گردیده است و از مرز ۱۲۰۰ میلیارد نیز پائین تر رفته است. پروسه پیش ریز سرمایه در طول ۸ سال اخیر در دنیای حاضر چنین وضعی داشته است اما بحث فقط بر سر این سیر رو به افت نیست. سخن از واقعیت سرمایه گذاری ها و حوزه های انباشت سرمایه های الحاقی در شرایط روز سرمایه داری هم هست. انباشت به هر حال دچار انسداد کامل نشده است، ظاهر ماجرا این گونه است که حتی در بدترین حالت بیش از یک تریلیون دلار سرمایه جدید در مدت یک سال پیش ریز گردیده است. پرسش این است که چگونه و چه فرجامی یافته است؟ این یک تریلیون در مجموع نه فقط یک شغل هم ایجاد نکرده است، نه فقط حتی یک نفر از شمار بیکاران نکاسته است که بالعکس با

افزایش هولناک جمعیت بیکار همراه بوده است!! بالغ بر ۱۱۰۰ میلیارد دلار سرمایه بر سرمایه های پیشین اضافه و انباشت شده است اما در قبال آن نه فقط هیچ کارخانه ای بر کارخانه های قبلی افزوده نگردیده است که تعداد آنها به گونه بسیار چشمگیری تنزل یافته است. شمار بیمارستان ها به صورت بسیار موحشی کاسته شده است. مدارس و مراکز آموزشی دنیا دچار سلاخی گردیده است. در دهه ۴۰ و ۵۰ قرن پیش نمایندگان سیاسی، فیلسوفان، حقوقدانان و متفکران بورژوازی در آسیا، آفریقا، امریکای لاتین، آینده قاره ها و جوامع خود را در وجود ممالکی مانند فرانسه، سوئد، سوئیس یا ایالات متحده جستجو می کردند، اکنون دیرگاهی است که کل آن رویاها با برهوت های مالامال از فقر و خون و گرسنگی و فساد و بربریت و جنگ و میداننداری داعش ها، بوکوحرام ها و القاعده ها جایگزین گردیده است. از این هم فراتر یکایک ام القراها و مداین رؤیائی «حقوق»، «دموکراسی»، «آزادی»، «رفاه اجتماعی» یا «عدالت انسانی» نظام سرمایه داری، خود یا کویرلوت فقر، گرسنگی، بیکاری، فحشاء، آلودگی های زیست محیطی و کشتارگاه ابتدائی ترین آزادی ها و حقوق انسانی شده اند یا با بیشترین سرعت به سوی این چنین شدن پیش می روند. سرمایه داری از همان روز نطفه بندی یک شیوه تولید مبتنی بر جداسازی انسان از کار، حاصل کار و حق تعیین سرنوشت کار و تولید و زندگی بوده است. از همان دقایق نخست پیدایش، جهنم استثمار، بی حقوقی، بربریت و جنگ افروزی ضد کارگری بوده است. جولانگاه وحوش سرمایه دار در بارکشی سبعانه جنایت آمیز از زنان باردار و سلاخی وحشیانه کودکان خردسال در سیاهچالهای تولید سود بوده است. سرمایه داری در بنمایه خود چنین است اما همین شیوه تولید با همین درونمایه انسان ستیزانه و کارگرکش، در سالهای نیمه اول قرن بیستم، سراسر دنیا را از کارگاه، کارخانه، کشت و صنعت و سایر مراکز تولید پر کرد. میلیاردها دهقان و پیشه ور خلع ید شده را از اعماق روستاها کند، روانه شهرها نمود و نیروی کار مورد استثمار سرمایه داران ساخت. اشتغال را مستمرا گسترش داد، در پاسخ به نیازهای سرمایه برای افزایش بارآوری کار و تشدید موحش تر استثمار، مدرسه آفرید و دنیا را مدرسه باران کرد، در همین راستا و در تکمیل همین روند دانشگاه تأسیس نمود و طوفان پژوهش و تحقیق راه انداخت، بیمارستان ها ساخت، بر طب کشفیات پزشکی کوبید، هر روز داروئی بر داروهای پیشین افزود، جراحی و درمان و آناتومی و دانش طب را رونق داد، بساط شهرسازی و پارک آفرینی پهن کرد. با راه و راه آهن و جاده و توسعه خطوط مواصلات زمینی، دریائی و هوائی سراسر دنیا را به هم پیوند زد.

نظام سرمایه داری در دوره ای از تاریخ استقرارش، اساس استثمارگری هار و بنمایه انسان ستیزانه دهشت آفرین خود را با پیشبرد و گسترش تحولات فوق به هم می آمیخت و همراه می ساخت. ظرفیت این همامیزی و همراهسازی را داشت و آن را اعمال می کرد. می توانست در مقابل موج قهر جنبش کارگری کشورها دست به عقب نشینیهای پیروزمندانه پردهست آورد و چاره ساز بزند. جنبش خودپو و درون جوش توده های کارگر علیه سرمایه داری را با صلیب «قانون» اعدام کند و با «مبارزه قانونی» جایگزین سازد. خیزش کارگران برای سازمانیابی شورائی را با سلاح سندیکا و اتحادیه در هم بشکند و در سندیکالیسم مدفون گرداند. سرمایه ستیزی خودجوش توده کارگر را با «حق رأی» و پارلمانتاریسم قتل عام نماید، دموکراسی را سد آهنین سر راه پیکار برای اعمال قدرت سراسری شورائی لغو کار مزدی سازد. «حق قانونی اعتصاب»!! را بدیل اعتصاب ضد بردگی مزدی کند، حق مدنی تظاهرات را جایگزین پویه پیکار قدرتمندانه کارگران نماید، «حق آزادی بیان» را وسیله سلاخی نقد آگاه و جنبشی و طبقاتی کار مزدی سازد، زنجیره ای طولانی از «حق ها» و حقوق های منحن سرمایه مدار پاسدار نظم استثمار و بربریت سرمایه داری را بر جای حق بدهی جنگ طبقاتی کارگران علیه موجودیت رابطه خرید و فروش نیروی کار بنشاند. سرمایه داری در روزگاری از تاریخ سیاه بربریت مداری، بشرکشی و جنایت آفرینی خود، در همان حال که جداسازی توده کارگر از کار، حاصل کار و حق تعیین سرنوشت کار و تولید و زندگی را با تمامی توحش ممکن تعمیق می نمود و بسط می داد توان انجام کارهای بالا را هم داشت. دوره ای که از دهه ها پیش برای همیشه طومارش منطوق گردیده است. این توان تاریخا از بورژوازی سلب شده است. در همین نوشته تصریح کردیم که دو دهه اخیر شاهد وقوع عظیم ترین انقلاب تکنولوژیک - اطلاعاتی تاریخ بوده ایم اما این انقلاب صنعتی با ابعاد حیرت انگیز سراسری و بین

المللی اش، فقط بیکاری را به گونه ای کهکشانی رشد داد، اشتغال را در سراسر جهان طعمه حریق ساخت، پروسه سامان پذیری، نظم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی سرمایه را مافیائی تر و اختاپوسی تر کرد، روند برچیدن مدارس و بیمارستانها را شتاب بی سابقه بخشید، فساد و تباهی و فحشاء و ناامنی را انفجار آمیزتر نمود، سلول، سلول وجود همه چند میلیارد ساکنان دنیا را کانون یکه تازی بدون هیچ عنان بازار سرمایه و حوزه تاخت و تاز اپیدمیک طاعون سرمایه داری ساخت، برای تقلیل بهای نیروی کار، کاهش هزینه تشکیل سرمایه ثابت، تنزل بهای تمام شده کالاها، کومه های مسکونی کارگران را کارخانه مرکز استثمار وحشیانه و سلاخی نیروی کار کرد، هر نوع غرامت ایام بیکاری، بیماری، بازنشستگی یا کل دستاوردهای خیلی، خیلی پیش جنبش کارگری را طعمه حریق نمود. بالاتر گفتیم و باز تأکید کنیم که حتی همین تهاجمات طاعونی سرمایه هم، ولو در کوتاه مدت گره چاندانی از کار این نظام نگشود، بحرانهایش بسیار کوبنده تر، ویرانگرتر و خرد کننده تر شد. نظام بردگی مزدی دیرگاهی است که از هر میزان ظرفیت لازم برای مماشات با نازل ترین خواسته های معیشتی کارگران دنیا به طور کامل خالی گردیده است. این را حاکمانش هم قبول دارند، فقط احزاب و محافل ابوابجمعی طیف پر چین و شکن «لنینیسم» هستند که حاضر به قبول این رخداد نمی باشند، تنها آنهاست که هنوز برای توده های کارگر دنیا فراخوان پشت سر فراخوان صادر می کنند که چه نشسته اید؟، «خیزید و چو شیر شرزخ خواستار دموکراسی گردید!!» «خفتان پلنگ زیب اندام کنید» و برای حق اعتصاب و حق قانونی آزادی بیان جنگ کنید!! فقط این دهن شدگان در گورستان های زلزله زده رفرمیسم هستند که هنوز این خزعبلات را لقلقه زبان و اوراد عبادت ایدئولوژیک خویش می نمایند. بورژوازی در هیأت رسمی خود این عوامفریبی ها را بایگانی کرده است و قهر آشکار طاعون گون و هولوکاست آفرین اقتصادی، پلیسی، نظامی، جنگی را جایگزین آن نموده است. چرا؟ ریشه واقعی رخداد در کجاست؟ این همان موضوع محوری بحث حاضر است.

سرمایه داری به این روز افتاده است زیرا که سالیان متمادی است از ظرفیت رشد، توسعه و خودگستری متعارف خود نیز تهی گردیده است. توسعه این شیوه تولید اگر در سده های ۱۵ تا ۱۹ پویه جداسازی هر چه فاجعه بارتر طبقه کارگر از کار و تعیین سرنوشت کار، تولید و زندگی خود یا طغیان هرچه وحشیانه تر تشدید استثمار و بی حقوقی توده های کارگر بوده است. از نیمه دوم قرن بیستم به این سوی صرفاً در آتش زدن هست و نیست بشریت کارگر با هدف چالش بحران خلاصه شده است. سرمایه داری در این فاز طولانی تاریخی فاقد هر اندازه رشد و انکشاف به شیوه قرن های ۱۷ و ۱۸ شده است. اگر رشدی داشته است، اگر بر حجم سرمایه الحاقی سالانه خود افزوده است، اگر «تولید ناخالص جهانی» را از سال قبل بیشتر کرده است، صرفاً با قتل عام روز به روز و وحشیانه قوت لایموت توده کارگر به این هدف دست یافته است. بحران در تمامی این دهه ها با قدرت در شیرازه هستی سرمایه توفیده است و سرمایه کل ویرانیهای آن را بر زندگی کارگران سرشکن ساخته است. بحران سرمایه داری سده بیستم مثل همه دوره های دیگر عمر این نظام در افزایش سرطانی متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه بین المللی و پیشی گیری نرخ انباشت از نرخ اضافه ارزش ریشه دارد، در این جای بحثی نیست، اما این بحث کافی نیست. عقب افتادن نرخ اضافه ارزش از نرخ انباشت اگر در سالهای سده ۱۹ پدیده پرئودیک این شیوه تولید بود، اکنون معضل پابرجا و همیشگی آن است. میلیاردها کارگر از کودک زیر ۶ سال تا سالخوردهگان در حال احتضار بالای هشتاد سال، شاغل یا فاقد هر نوع اشتغال رسمی، در ۵ قاره گیتی، در حوزه های صنعت، تجارت، کشاورزی، شیلات، جنگلداری، آموزش، بهداشت و درمان، حمل و نقل، رستوران، هتلداری، اداری، دستفروشی، گاه دو شیفت یا حتی بیشتر کار می کنند، وحشیانه استثمار می شوند، اضافه ارزش تولید می کنند یا در خدمت تولید، تحقق و طغیان اضافه ارزش ها قرار دارند، توسط سرمایه سلاخی می گردند، نرخ اضافه ارزش ها را در سطح جهانی به اوج می برند، با همه اینها، اقیانوس پرخروش اضافه ارزش ها کفاف سودآوری سلسله جبال بی پایان سرمایه ها را نمی دهد. جهان حاضر در سلول، سلول خود از سرمایه دم کرده است، کل منافذ این دنیا آکنده و مسدود از سرمایه شده است. متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه در جهان به آسمان رفته است. طبقه کارگر با هر درجه از فشار استثمار و تحمل هر نرخ استثمار توان تأمین و تضمین نرخ سود مورد نیاز باز تولید این همه سرمایه را دارا نیست. راز ماندگاری بحران در شیرازه هستی سرمایه داری هم اینجا است. چرخ ارزش افزائی سرمایه تنها

در این حد و تا آنجا می چرخد که خطر فروپاشی ناشی از بحران را از مرور به فردا اندازد و برای این کار، برای حصول این هدف سیاه ضدانسانی و ماوراء ارتجاعی، زندگی میلیاردها کارگر را قربانی گیرد.

مارکس به درستی گفت: «هیچ نظام اجتماعی تا قبل از آنکه کلیه نیروهای مولده مورد نیازش رشد یافته باشند مضمحل نمی شود و مناسبات تولیدی برتر بعدی، هیچ گاه پیش از آن که شرایط مادی وجودش در چهارچوب جامعه قدیم به حد بلوغ رسیده باشد، جانشین مناسبات تولیدی پیشین نمی گردد» سؤال مهم تاریخ با رجوع به این سخن مارکس آنست که چرا سرمایه داری با توصیفی که آوردیم. با پیشی گیری مهارناپذیر نرخ انباشت از نرخ تولید اضافه ارزش، با گسترش سرطانی زمینه های بحران خیزی اندرونی، با انحطاط و گندیدگی انفجارآمیز تاریخی، با تبدیل شدنش به کانون واقعی تولید سونامی فقر، فلاکت، گرسنگی، آوارگی و بی خانمانی، زن ستیزی و تبعیضات جنایتکارانه جنسی، کودک فروشی، فحشاء، اعتیاد، آلودگی های رعب انگیز زیست محیطی و همه مصیبت ها و بلیه های دیگر انسانی باز هم باقی است؟! چه چیزی سد راه جایگزینی این کهنه نظام گند و خون و دهشت و جنگ و مرگ با جامعه ای فارغ از وجود استثمار، طبقات، دولت، جامعه ای مبتنی بر اراده آزاد شورائی همگان و بانی و پرچمدار رهائی واقعی انسان شده است؟! پاسخ ما، پاسخ رویکرد ضد کار مزدی به این پرسش نه فقط صریح و شفاف است که چراغ راه پیکار برای از جای کردن عظیم ترین بن بست تاریخ زندگی انسان هم هست. در همه شکل های تولیدی پیش از سرمایه داری، ما شاهد بالیدن یک شیوه نوین تولید در سیطره مناسبات اقتصادی، اجتماعی حاکم بوده ایم. شیوه تولید جدیدی که طبقه ای جدید سوار موج رشد و انکشاف آن با حاکمان و پاسداران نظام کهنه به ستیز می پرداخت. توسعه حلزونی اقتصاد کالائی و ظهور، رشد و گسترش «کولون» های زراعی کوچک با بردگان رعیت شده وابسته به زمین، در بطن مناسبات برده داری یا حتی بر فراز ویرانه های مالکیت های مشترک قبیله ای، سنگ بنای نظام سرواژ یا ارباب و رعیتی را مستقر نمود. شکلی از تولید که در پویه بسط خود فنودالیسم را بر جای برده داری نشانند و استخوانبندی قدرت فنودالی را پدید آورد.

سرمایه داری نیز با پیدایش رابطه خرید و فروش نیروی کار از سینه کش انکشاف پرشتاب اقتصاد کالائی و در سیطره سیاهی زار فنودالیسم آغاز به بالیدن کرد. سرمایه یا رابطه تولید اضافه ارزش با زایش خود تمامی نیازهای بازتولید، توسعه و خودگستری اش را تار و پود اندیشه، سیاست، فلسفه، ایدئولوژی، اقتصاد سیاسی، رویکرد اجتماعی، موازین حقوقی، مدنیت، فرهنگ، اخلاق، قدرت، حاکمیت و همه چیز طبقه سرمایه دار کرد. بورژوازی فقط آن نمود که سرمایه می خواست و همین خواست ها را بیرق جدال خود با سلطنت، اربابان کلیسا و نظام کهنه در یک سوی و جنگ طبقاتی بنیادی علیه پرولتاریا در سوی دیگر نمود. در این هر دوشکل تولیدی، طبقه جدید شیرازه قدرت خود را از پویه انکشاف مادی شیوه تولید نوین و به مثابه عنصر اندیشنده نیروهای تولیدی بالنده استخراج و احراز می نمود. در سرمایه داری وضع چنین نیست، در اینجا شیوه تولید تازه ای در حال انکشاف و بالیدن نمی باشد. سوسیالیسم در سیطره استیلای بردگی مزدی به صورت یک شکل تولید جدید شاخ و برگ نمی کشد، حتی سخن گفتن از آن هم سرکوب می شود، اگر چیزی زیر این نام می بالد صرفاً شکلی از برنامه ریزی نظم سرمایه و نوعی از ساختار قدرت سرمایه داری است. پرولتاریا در زیر چتر حاکمیت این نظام قدرت خود را از پویه انکشاف شیوه تولید نوین احراز و اتخاذ نمی کند، بالعکس فقط آنجا این قدرت را به نمایش می گذارد که در حال جنگ واقعی علیه شیرازه وجود رابطه خرید و فروش نیروی کار و علیه اساس ارزش افزائی سرمایه باشد. به همه این دلایل یگانه نیروی بالنده نوینی که باید در چهارچوب حاکمیت نظام بردگی مزدی با رشد، بالیدن، استخوان بندی و قدرت یابی خود، مناسبات مسلط موجود را نابود و جامعه آتی را جایگزین آن سازد جنبش سازمان یافته سراسری شورائی همه یا غالب آحاد توده های طبقه کارگر است. جنبشی واقعی و زنده که معنای زمینی، طبقاتی، مادی و تاریخی بالیدن آن در جنگیدن علیه وجود رابطه خرید و فروش نیروی کار، علیه کار مزدی، علیه نظم اقتصادی، سیاسی، حقوقی، مدنی و فرهنگی سرمایه متجلی گردد. جنبشی که ایدئولوژیک نیست، در گورستان حقوق و مدنیت سرمایه داری مدفون نیست، به دار حزب، سندیکا، اتحادیه یا هیچ نهاد بالای سر، حلق آویز نمی باشد. جنبشی متشکل از آحاد توده های کارگر، میدان دخالتگری آزاد، آگاه، برابر و نافذ همه

کارگران، سنگر مشق قدرت طبقه کارگر، مدرسه ارتقاء شناخت، آگاهی، شعور، چاره اندیشی و راه حل جوئی ضد سرمایه داری کل کارگران، تجلی صف آرائی مستقل شورائی و سراسری توده کارگر به مثابه یک طبقه در مقابل نظام بردگی مزدی است. جنبشی که دخالتگری نافذ و آزاد و آگاه کل کارگران را به مشارکت عمیق آزاد و نافذ هر کارگر موکول می کند، فقط چنین جنبشی است که توان ساقط سازی محو سرمایه داری و برپائی جامعه آزاد انسانی فارغ از کار مزدی، طبقات، دولت و استثمار طبقاتی را دارا است. هر نوع آویختن توده های کارگر به احزاب یا اتحادیه ها سوای خروج کامل جنبش کارگری از ریل واقعی جنگ طبقاتی، مدفون شدن این جنبش در گورستان نظم سرمایه و تهی شدن کامل آن از ظرفیت سرنگون سازی نظام سرمایه داری هیچ معنای دیگری ندارد. جنبش شورائی سراسری ضد کار مزدی توده های وسیع پرولتاریا، تنها تجلی واقعی کمونیسم مارکسی لغو کار مزدی و یگانه نیروی رادیکال و رهائی آفرین بدیل سرمایه داری است. این جنبش برای پیروزی، برای محو سرمایه داری، برای سرنگونی واقعی قدرت سیاسی سرمایه، هیچ چاره ای ندارد سوای اینکه احزاب و اتحادیه ها را به مثابه سدهای سر راه این هدف یا عوامل تعطیل مبارزه طبقاتی زیر چرخ قدرت سازمان یافته شورائی خود گیرد و از پیش پای بردارد.

به سخن مارکس باز گردیم. اینکه یک نظام اجتماعی قبل از آنکه نیروهای مولده مورد نیازش رشد یافته باشد مضمحل نمی شود و مناسبات تولیدی برتر بعدی هیچ گاه پیش از آن که شرایط مادی ایجادش در چهارچوب جامعه قدیم به حد بلوغ رسیده باشد، امکان استقرار نمی یابد. کلیه شواهد و بند، بند آنچه ۶ میلیارد نفوس طبقه کارگر بین المللی، لحظه به لحظه با گوشت و پوست خود تجربه می کنند با خونبارترین صدا فریاد می زند که بخش نخست فرمولبندی مارکس یعنی تا جایی که به سرمایه داری بر می گردد از مدت ها پیش، بسیار بیشتر از حد لزوم واقعیت یافته است. سرمایه داری نه حال که از قرن نوزدهم، به ویژه از سده بیستم به این طرف سوای فقر، گرسنگی، آوارگی، تباهی، فساد، جنگ، جهل، مرگ، تبعیضات رعب آور جنسی، آلودگیهای وحشت آور زیست محیطی یا سایر فاجعه های هولناک انسانی، هیچ چیز دیگری برای بشریت همراه نداشته است. در همه این مدت، هر نفس کشیدن نظام، متضمن بریدن نفس میلیاردها نفوس کارگر کره زمین بوده است، چرا این شیوه تولید با این درجه از گندیدگی و انحطاط انفجارآمیز باز هم باقی مانده است پاسخش صرفا در قسمت دوم، در بخش مربوط به «شرایط مادی ایجاد جامعه برتر» قرار دارد. این شرایط مادی چیست که تا لحظه حاضر فراهم نشده است؟! فراموش نکنیم که مبارزه طبقاتی پرولتاریا با پیدایش او آغاز گردیده است، بحث بر سر بود و نبود، فراز و فرود یا شدت و ضعف این مبارزه نیست، جنبش کارگری چندین قرن متوالی است که نیروی سلسله جنبان غالب رخدادها است. عظیم ترین «انقلابات» را راه انداخته است، تا چشم کار کند رژیم ها را ساقط و با رژیم های دیگر جایگزین کرده است. سرتاسر کره زمین را از حزب و اتحادیه و گروه و کانون و اتحاد و نوع این ها آکنده و به هم دوخته است. در نقطه، نقطه دنیا بیرق جعلی «کمونیسم»!!! افراشته است. طبقه کارگر جهانی و جنبش کارگری بین المللی کل این برهوتها را پیموده و همه این گمراهه ها را رفته است. با پیمودن هر و جب این کجراهه ها و برپائی هر کدام این امامزاده های فریب و دروغ و اسارت فقط طناب دار سرمایه داری را بر گلوی خود محکم تر و خفه کننده تر ساخته است. این طبقه و این جنبش فقط یک کار را نکرده است. خود را شورائی، سراسری و ضد بردگی مزدی سازمان نداده است، برای ارتقاء خود به یک قدرت سراسری سازمان یافته شورائی ضد کار مزدی در قعر جهنم سرمایه داری گامی به جلو بر نداشته است. چندین قرن «پی اغیار دویده است و به مقصد نرسیده است» به هر امامزاده فریب و دروغی آویخته است. پشت سر هر بخش بورژوازی از سوسیال دموکرات، لنینیست، لیبرال، «ضد امپریالیسم»، نولیبرال، فاشیست، راسیست راه افتاده است. بر اساس برنامه ها، منشورها، مرامنامه ها، فراخوانها و نسخه پیچی های اینها انقلاب کرده است. با هر کدام این کارها خود را هیچ تر، پوچ تر، فرسوده تر، مفلوک تر، مقهورتر و گمراه تر ساخته است. تنها کاری که نکرده است سازماندهی شورائی سراسری و ضد کار مزدی قدرت پیکار خود بوده است. همان قدرتی که ظهورش تجلی رشد و پویائی «شرایط مادی ایجاد جامعه آتی» است. مادام که وضع بر این منوال پیش می تازد، «زین ده ویران دهمت صد هزار» سرمایه داری با کل انحطاط و گندیدگی انفجارآمیزش به عمر خود

ادامه خواهد داد و بشریت را قربانی بقای خود خواهد کرد. آیا ۶ میلیارد نفوس طبقه کارگر بین المللی در غیاب جنبش سراسری رادیکال، شورائی و ضد کار مزدی خود، به راحتی، به گونه تسلیم آمیز و بدون واکنش های جوراجور مسالمت جویانه یا قهرآمیز، به قربانی شدن خود و هولوکاست آفرینی بورژوازی تن خواهند داد؟ چنین چیزی محال است. در نظام بردگی مزدی نه جنگ کارگران علیه بربریت سرمایه قابل تعطیل است و نه جدال میان وحوش سرمایه دار بر سر تقسیم و بازتقسیم اضافه ارزش ها حاضر به آتش بس است. اولی ولو در برهوت ها و گمراهه ها به شکل های مختلف، از جمله طغیان آمیز و عصیان آلود پیش می تازد و دومی تا سرنگون سازی یک مافیا توسط مافیای دیگر چشم انداز تداوم دارد. توده های کارگر در اعتراض به شدت استثمار و بی حقوقی و قتل عام معیشت خود طغیان و باز هم طغیان خواهند کرد. در چند سده متوالی این کار را انجام داده اند و هر روز بیش از روز پیش انجام خواهند داد. همین الان هم در چهارگوشه جهنم بردگی مزدی، در ایران، عراق، لبنان، شیلی، هنگ کنگ، فرانسه، یونان، اسپانیا، ترکیه، اکوادور، کلمبیا، گرجستان، مصر و جاهای دیگر در حال عصیان، خروش و پیکار هستند. کرکسان مردارخوار بورژوازی نیز سوار موج این طغیانها با هم به تسویه حساب خواهند پرداخت. سراسر قرن بیستم شاهد این وضع بود اما آنچه از انتهای آن قرن تا حال شاهدش هستیم آرایش تازه ای از این سناریوی وحشت و دهشت در دنیا است. تا جایی که به مناقشات میان بخش های مختلف بورژوازی بر می گردد، دیگر طرفین جنگ، خواستاران مالکیت انفرادی سرمایه در یک سوی و شیفتگان سرمایه داری دولتی با بیرق «کمونیسم»، در سوی دیگر، «امپریالیست ها» و خلقیون ملبس به «کمونیسم» یا سوسیال دموکراسی و بورژوازی محافظه کار نیستند. یک سوی این جدال دیگر، همه جا جمهوری اسلامی ایران ها، داعش ها، طالبان ها، القاعده ها، بوکوحرام ها، جبهه النصره ها، احرار الشام ها، فجر لیبی ها، دار و دسته ترامپ ها، جبهه ملی ماری لوپن ها، حزب آزادی هلند ها، طلوع طلائی ها، دموکرات های سوئد، چوبیک مجارستان ها، فنلاندیهای واقعی، اخوان المسلمین ها و مانند اینها هستند. فاشیست های افراطی جنگ افروز و بشریت کشی که لشکر عظیم کارگر زادگان شستشوی مغزی شده را پشت سر خود به صف دارند. فاشیست های نفرت باری که به سادگی آب خوردن، جنگ کارگران علیه کارگران را جایگزین جنگ طبقاتی ضد سرمایه داری توده های کارگر می سازند. سونامی غیرقابل مهار بحران سرمایه داری زهدان زاد و ولد تعطیل ناپذیر این رخدادها است. جنبش کارگری جهانی اگر خود را شورائی، سراسری و ضد کار مزدی سازمان ندهد، اگر یک قدرت سازمان یافته شورائی ضد بردگی مزدی نگردد حوزه سربازگیری این وحوش خواهد شد.

ناصر پایدار

نوامبر ۲۰۱۹